

## زبان در مقام ساختار

فردیناند دوسوسور (1857-1913) را شاید بتوان مهم‌ترین اندیشمند سده بیستم از حیث گستره تاثیرگذاری نامید...



فردیناند دوسوسور (1857-1913) را شاید بتوان مهم‌ترین اندیشمند سده بیستم از حیث گستره تاثیرگذاری نامید. او که در ژنو زاده شده بود، در آغاز در دانشگاه «ژنوا» به مطالعه زبان‌های سانسکریت، لاتین و یونانی پرداخت و سپس به لایپزیگ و برلین رفت و مطالعاتش را درباره زبان تکمیل کرد. او بعدها به پاریس رفت و درس‌گفتارهای خود را درباره زبان‌های باستانی و نو آغاز کرد. وی از سال 1906 درس‌گفتارهای معروف خویش را که بعدها توسط شاگردانش به نام «دوره زبان‌شناسی عمومی» به چاپ رسید، در دانشگاه ژنو شروع کرد. با چاپ کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی» پس از مرگ وی، او به یکی از مهم‌ترین متفکران قرن بیستم نامدار شد. این کتاب و دیدگاه‌های سوسور درباره زبان، تاثیر بسزایی بر فلسفه، روانکاوی، انسان‌شناسی و دیگر علوم انسانی بر جای گذاشت. دقیقا از این به بعد بود که رویکردی به نام «ساختارگرایی» در علوم انسانی پدید آمد و سوسور را پایه‌گذار آن دانستند. مطلب حاضر برگرفت و برگردانی است از مقاله‌ای درباره سوسور از «ماری کلاژ» که از پی‌می‌خوانیم. سوسور به زبان همچون یک سامانه یا ساختار می‌نگرد. او این سامانه دلالتی (زبان) را در همه زبان‌ها یکسان می‌شمارد. به نظر وی، این ساختار فرایند معنا را در زبان امکان‌پذیر می‌سازد. با این حال، سوسور چون دیگر ساختارگرایان علاقه‌ای به محتوای این ساختار ندارد. او نمی‌خواهد بداند که ویژگی‌های گفتار یا نوشتار چیست؛ او تنها، به دنبال شناخت الگوی خود ساختار است.

### سرشت نشانه زبانی

زبان برپایه فرایند نام‌گذاری استوار شده است. از طریق این فرایند است که چیزها با یک نام یا واژه مرتبط می‌شوند. از نظر سوسور، این فرایند، چشم‌انداز ساده و ابتدایی هر زبان است که در عین سودمندی، این نکته را می‌رساند که هر واحد زبانی حاوی دو بخش است؛ «مفهوم» و «تصویر آوایی». «تصویر آوایی» نمود فیزیکی ندارد و در حقیقت با آوایی که از دهان تولید می‌شود، متفاوت است؛ در واقع بیشتر اثر روانشناختی آواهاست؛ یعنی تاثیری که آواها در ما برمی‌انگیزند؛ مثل زمانی که ما با خودمان سخن می‌گوییم. درست است که وقتی با خودمان سخن می‌گوییم، هیچ آوایی تولید نمی‌کنیم اما از آنچه می‌گوییم، ادراکی داریم.

به هر حال، هر نشانه زبانی از وحدت مفهوم و تصویر آوایی ساخته شده است. تصور هر یک از این دو بخش، یکی دیگر را نیز به ذهن می‌آورد. سوسور، مفهوم «درخت» را مثال می‌آورد. برای این مفهوم در زبان‌های گوناگون، واژه‌های متعددی هست اما وقتی شما به یک زبان خاص سخن می‌گویید تصویر آوایی درخت در آن زبان خودبه‌خود با مفهوم درخت گره می‌خورد. بنابراین، معنای هر نشانه‌ای در نسبتی که مابین تصویر آوایی و مفهوم ایجاد شده، یافت می‌شود. معناها متعددی اما تنها آن معنایابی که در چارچوب یک زبان معین بر سر آنها توافق اجتماعی وجود دارد، می‌توانند واقعیت را بنامند.

در یک تعریف دیگر، می‌توان نشانه زبانی را آمیزه‌ای از دال و مدلول دانست. سوسور تصویر آوایی را دال و مفهوم را مدلول می‌نامد. از این رو یک نشانه زبانی که متشکل از دال و مدلول است، 2 شاخصه اصلی دارد:

1- پیوند میان دال و مدلول، اختیاری و قراردادی است. نه در واژه و نه در شیء، چیزی که آنها را به هم مرتبط سازد، وجود ندارد. به بیان بهتر هیچ نسبت منطقی، ذاتی و طبیعی‌ای مابین یک تصویر آوایی خاص و یک مفهوم برقرار نیست. برای مثال در زبان‌های گوناگون، برای اشیا واژه‌های مختلفی وجود دارد؛ «سگ» را در زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و ایتالیایی به ترتیب «dog»، «chien»، «hund» و «cane» می‌گویند.

این اصل، بر ساختار همه زبان‌ها حکمفرماست و به نوبه خود، جداسازی دال و مدلول و تغییر و ارتباط میان آنها را ممکن می‌سازد. این معنا که یک دال معین می‌تواند با بیش از یک مدلول مرتبط شود یا برعکس. همین اصل است که ابهام و تنوع معنا را در زبان میسر می‌سازد. به هر صورت، از دیدگاه سوسور نشانه‌های زبانی حاصل توافق اجتماعی است.

از این حیث زبان امری اجتماعی تلقی می‌شود. اینکه این توافق (اجتماعی) چگونه صورت می‌گیرد، برای سوسور اهمیتی نداشت. او تنها بر تحلیل همزمانی زبان به عنوان یک ساختار یا سامانه تاکید داشت؛ به این معنا که در یک تحلیل زبانی باید هر زبان را در مقطع کنونی‌اش، بدون توجه به گذشته و آینده‌اش در نظر آورد. از این‌رو، سوسور خط خود را از مطالعات زبانی‌ای که تا آن روز با عنوان زبان‌شناسی تاریخی یا تطبیقی رواج داشت، جدا کرد. او شیوه بررسی و تحلیل خود را همزمانی- در تقابل با تحلیل درزمانی- توصیف کرد.

2- دومین ویژگی نشانه آن است که دال تنها در زمان خطی جریان دارد؛ به این معنا که 2 واژه را در یک زمان واحد نمی‌توان ادا

کرد. ما ناچار به ادای واژگان در زنجیره خطی زمان هستیم. این مسئله، دستاورد مهمی بود؛ زیرا نشان داد که زبان- به ویژه زبان گفتاری- در یک توالی خطی جریان دارد. در واقع همه عناصر یک توالی، زنجیره‌ای را شکل می‌دهند. مثال این مسئله «جمله» است. در جمله واژه‌ها در یک زمان خطی و به طور متوالی در کنار هم قرار می‌گیرند؛ زیرا همه با یکدیگر پیوند دارند.

ارزش زبانی

از دیدگاه سوسور «تفکر» توده‌ای بی‌شکل است که توسط زبان، نظم پیدا می‌کند. او اندیشه را مقدم بر زبان نمی‌داند؛ زبان است که به اندیشه‌ها شکل می‌دهد و آنها را قابل بیان می‌کند. به عبارت دیگر بدون زبان، تفکری شکل نمی‌پذیرد. این ایده سوسوری زمینه‌ای فراهم کرد برای اندیشه‌های بعدی ساختارگرایان مبنی بر اینکه زبان هر فهم و تفسیری از واقعیت جهان و انسان را میسر می‌سازد. سوسور نشانه زبانی را هم امری مادی (مثل آواها) و هم امری ذهنی (مثل ایده‌ها و اندیشه‌ها) تلقی می‌کرد. او با این منظر می‌خواست بر این نکته که زبان جوهر و شیء نیست، بلکه یک صورت، ساختار و سامانه است، تأکید کند. به نظر وی تفکر و آوا(صدا) حکم پشت و روی یک تکه کاغذ را دارند؛ همان‌گونه که پشت و روی کاغذ، از هم تفکیک‌ناپذیرند، تفکر و آوا نیز یک کل واحد را شکل می‌دهند.

پیرو این مسئله، سوسور مابین «زبان» (langue) - در مقام یک سامانه - و «گفتار» (parole) - در مقام واحدهای فردی و مشخصی از زبان- تمایز قائل می‌شود. برای مثال، یک بار می‌توان «فارسی» را به عنوان یک سامانه کلان زبانی در نظر آورد و بار دیگر نیز می‌توان در مقام «گفتار» آن را به اجزای خردتری چون گفتار فارسی محاوره‌ای، گفتار فارسی رسمی، گویش‌های محلی فارسی مثل اصفهانی، گفتار فارسی روزنامه‌ای و... تقسیم کرد. شایان ذکر است که سرشت اختیاری نشانه توضیح می‌دهد که چرا زبان در مقام یک سامانه از روابط اجتماعی ناشی می‌شود. این سامانه زبانی، جامعه را به تنظیم روابط میان تصویرهای آوایی مشخص و مفاهیم معین (یا همان گفتار) قادر می‌سازد.

در واقع هیچ فردی نمی‌تواند ارزش‌های خاصی را در ترکیب دال و مدلول به کار گیرد. به بیان بهتر هر فردی شاید بتواند زبان خصوصی‌ای برای خود بیافریند اما این زبان برای دیگران قابل فهم نیست. در جایی می‌توان از فهم اجتماعی زبان سخن گفت که بین دال و مدلول توافقی اجتماعی در کار باشد. از این‌رو برخلاف فیلسوفان قرن 18 مثل ژان ژاک روسو که به چگونگی پیدایی این توافق علاقه‌مند بودند، سوسور به ریشه‌های تاریخی آن توجه نداشت؛ او تنها می‌خواست بداند که این توافق چگونه رخ می‌دهد.

بنابراین ارزش زبانی را می‌توان معنایی دانست که اجتماع به نشانه‌ها(ی زبانی) تخصیص می‌دهد. از این نظر، ارزش‌های زبانی، محدود به نشانه‌هایی هستند که در چارچوب یک جامعه معین به کار گرفته می‌شوند. به عبارت بهتر، ارزش زبانی، محصول سامانه یا ساختار (زبان) است، نه ناشی از روابط دال و مدلول فردی (گفتار)؛ از همین‌جا، سوسور بین ارزش و دلالت تفاوت قائل می‌شود. دلالت همان معنایی است که از روابط ثابت میان دال و مدلول حاصل می‌شود، حال آنکه ارزش روابط مابین نشانه‌های زبانی گوناگون در یک سامانه دلالتی است؛ سوسور در جایی نوشته است: «زبان سامانه‌ای است متشکل از عبارت‌های وابسته به یکدیگر که ارزش هر یک از آنها فقط از حضور همزمان دیگر عبارت‌ها ناشی می‌شود».

از دید سوسور، ارزش زبانی از 2 نوع مقایسه میان عناصر در سامانه زبانی پدید می‌آید؛ یک مقایسه، براساس جابه‌جایی عناصر و نشانه‌های زبانی مشابه با یکدیگر است و مقایسه دیگر (براساس) جابه‌جایی عناصر زبانی غیرمشابه صورت می‌گیرد. برای مثال واژه «میز» اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شود، ارتباط محدود و مشخص با مدلول خودش پیدا می‌کند اما وقتی به عنوان جزء و بخشی از سامانه یا ساختار (زبانی) در نظر آورده شود، به دالی بدل می‌شود که روابط بی‌شماری با دال‌های دیگر در آن (سامانه) دارد.

از این نکته، سوسور به کشف مهم دیگری نایل می‌شود. به نظر وی، تفاوت یا تمایز، بنیادی‌ترین رابطه‌ای است که میان دال‌ها در سامانه زبانی، ایجاد ارزش می‌کند. به بیان روشن‌تر، یک دال مثل «تیر» در ساختار زبان فارسی معنایش را از نسبت با مدلول مشخصی به دست نمی‌آورد بلکه معنای آن (تیر) حاصل تفاوت‌اش با واژه‌هایی چون «پیر»، «سیر»، «دیر»، «میر»، «شیر» و «قیر» است. در واقع واژه تیر از آن جهت معنادار است که «پیر»، «سیر»، «دیر»، «میر»، «شیر» و «قیر» نیست. بنابراین، معنا و ارزش هر واحد و نشانه زبانی از تفاوت میان آن (نشانه و واحد) با واحدها و نشانه‌های دیگر زبانی حاصل می‌آید.

روابط جانشینی و همنشینی

از آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که سوسور به چگونگی روابط میان واحدها یا نشانه‌ها در یک ساختار زبانی اهمیت می‌داد. همان‌گونه که توضیح داده شد، او در این زمینه قائل به نسبت تفاوت میان واحدهای زبانی بود. با این حال، او به این بسنده نکرد و در نظر داشت تا قواعدی را که این واحدهای زبانی را به یکدیگر مرتبط می‌سازند، بشناسد.

به نظر وی، مهم‌ترین نوع رابطه میان واحدهای زبانی در یک سامانه دلالتی مثل زبان، رابطه همنشینی است. پیش‌تر اشاره شد که از دید سوسور نشانه‌های زبانی در یک توالی زمانی قرار می‌گیرند و هیچ دو نشانه‌ای را نمی‌توان یافت که در یک زمان واحد ادا شوند. این به آن معناست که نشانه‌ها در یک رابطه خطی قرار دارند. این رابطه خطی همان محور یا رابطه همنشینی است. برای مثال، رابطه‌ای که بین نشانه‌های زبانی «رضا»، «اصفهان» و «رفت» در جمله فارسی «رضا به اصفهان رفت» وجود دارد، رابطه‌ای همنشینی است. محور همنشینی اهمیت بسزایی در تولید گفتار و نوشتار دارد.

با این حال، سوسور از رابطه دیگری در زبان سخن می‌گوید که بیرون از ساختار خطی (زبان) وجود دارد. این رابطه که از آن به محور جانشینی زبان تعبیر می‌شود، واحدها و نشانه‌های زبانی‌ای را در بر می‌گیرد که در ذهن و حافظه ما جای دارند و قابلیت

جابه‌جایی یا جایگزینی با نشانه‌های زبانی موجود در یک متن را دارند. اگر به همان مثال «رضا به اصفهان رفت» بازگردیم، براساس محور یا رابطه جانشینی می‌توان گفت که واژه‌های «رضا»، «اصفهان» و «رفت» می‌توانند از متن حذف شوند و واژه‌های دیگری جای آنها را بگیرند؛ مثل «حسن»، «حسین»، «هدیه» و... به جای «رضا» و «شیراز»، «گرگان»، «باغ وحش»، «آلمان»، «خانه» و... به جای «اصفهان». در واقع خاصیت یا رابطه همنشینی در زبان به ورود واژه‌های جدید به زبان مدد می‌رساند. از آن سویی، رابطه جانشینی الگوهای تثبیت‌شده‌ای را که توسط رابطه همنشینی در زبان شکل پذیرفته‌اند، می‌شکند و به بیان‌ها و تعبیرهای استعاری راه می‌دهد. محمدرضا ارشاد همشهری آنلاین